

درک «چپ»

و مکتی بر مناسبت آن با شرایط افغانستان

به رسم ورود به بحث منظور، خالی از فایده نیست اگر برای دریافت مدخل به یک تفکر «معما» شده که اندیشمندان پیشقراول تکاپوی راه تعمیل ارج و حرمت به کار و زحمت انسان، روزی «چپ» اش نامیده بودند، یکبار به قنات آن روی آورده شود و جستجو گردد که این واژه چون در مجامع برخی «سیاست مداران خانقائی افغانی» غوغا برانگیز شده، از کجا آمده است.

در مقدمه، به آنهای که «چپ» را مقوله دگم، فراورده پرداخت های ذهنی نا مبرم متفکرین کهن، پنداشت غیر پراگماتیک برای شرایط افغانستان یا وسیله بازار یابی ساز و آواز عوامفریبانه سیاسی در فراز و فرود حادثه ها می دانند، توضیح می گردد که اندیشه «چپ» برخلاف چنین برداشت ها، گواهنامه ای از یک روند بهم پیوست فکری - عملی است که رشته دیالکتیکی در چگونگی تکامل مناسبت های معین اجتماعی در جوامع بشری دارد و اگر به سر رسد اکثریت زحمتکش جامعه را از افسار فرمان برداری «همیشه گی» حکام «خدا داده» رهائی بخشیده آنرا اختیار دار دایم سرنوشت اش می سازد.

فراهم آوری شرایط تحقق عملی اندیشه های «چپ» از یک سو به افزایش حرص طبقه حاکم در جهت وسعت تمامیت خواهی آن که منجر به گسترش تضاد های طبقاتی در جامعه و در نهایت تشدید بحران اجتماعی می گردد مرتبط است که در فرهنگ جامعه شناسی علمی نام موجودیت زمینه های عینی تحول را بخود می گیرد، از سوی دیگر

مستلزم صف آرائی آگاهانه زحمتکشان در وجود تشکل های صنفی و سیاسی آنهاست که قوام این امر آماده گی شرایط ذهنی تحول را بیان می دارد.

به اشتباه نرویم، اینجا آماده گی شرایط عینی و ذهنی برای وقوع انقلاب اجتماعی و از صحنه راندن قهریه قدرت حاکمه استبداد گر آنگونه که «کلاسیک» محتمل می دانست مورد نظر نیست چون روند تجارب حاصله از دگرگونی های اجتماعی بسود زحمتکشان در عصر ما، دسترسی به تحول از مجراهای کاملاً صلح آمیز بسیج لایه های تهیدست و مظلوم جامعه را به مقصد ایجاد حاکمیت انتخابی اکثریت مردم نیز میسر می سازد به شرط آنکه این اکثریت از ضرورت مبارزه برای نیل به حقوق خویش آگاهی یابد. اما تحول در نهایت مستلزم شرایط معینی است که بدان اشاره گردید.

شرط عینی تحول، آنطور که در بالا تذکر یافت بر ناکاره گی نظام سیاسی برای حل دشواری های اجتماعی بحران زا استوار است اما شرط ذهنی آنرا انسان های متفکر، رسالتمند و معتقد به عدالت اجتماعی با آگاه سازی و بسیج توده های زحمتکش فراهم می سازند. انسان های دارای چنین طرز تفکر و مرام را در واژه نامه سیاسی، چپ اندیش و جامعه های متشکله آنها را احزاب و سازمان های چپ تعریف می کنند. هر گونه تشکلی که خارج ازین مفهوم زیر ستر «حفاظت از منفعت کل ملت» تبارز نماید ولی برای جای پای در زدوبند های سیاسی و خواست هم رنگ جماعت شدن به نرخ روز ادعای «چپ» کند، خود و دیگران را فریب می دهد. چنین گرایشی از پی تعبیه حاکمیت موجود در افغانستان در میان برخی نیروهای وابسته به چپ دیروز به ملاحظه میرسد.

مبارزه سیاسی، مستدل بر اینکه منبع در منافع معین مرزبندی شده دارد مرز و حدود معین و شفاف می طلبد، هرگونه ادعای انتزاعی مبنی بر «خیر خواهی» عامه در سیاست، دماغوژی بیش نبوده درگیر پندارهای واهی می گردد که هیچگاهی نمی تواند معالج واقعی نابرابری های اجتماعی شود. توضیح بیشتر رابطه آنچه گفته شد با شرایط افغانستان در پائین ارایه می یابد.

مبرهن است که «دیدگاه چپ در سیاست، موجود نوینی نیست و از بیشتر از یک سده و نیم بدینسو ساختار فکری اندیشمندان و رهروان این طریق را مشحون ساخته در شیوه های متنوع دسترسی به آموزش اندیشه ای و حرکت های گوناگون سیاسی - اجتماعی متبازز گردیده است.» مقوله های چپ و راست به عنوان بازتابگر موضع سیاسی، بار نخست در سال ۱۸۳۰ در فرانسه سر زبانها افتادند. در جولای آنسال، پارلمان دارای حلقات گوناگون عرض وجود کرد و نشست اعضای مجلس بر اساس «محافظة کاران و سلطنت طلبان در سمت راست و جمهوری خواهان رادیکال و لیبرال های متقاضی تحولات بنیادی در سمت چپ ترتیب یافت.» بدینصورت «چپ» به عنوان نشانه تقاضای تحولات بنیادی اجتماعی وارد قاموس سیاسی شد.

شکل یابی منسجم جنبش های کارگری در سده نهم و پی ریزی مبانی علمی - اندیشه ای جنبش های متذکره بوسیله کارل مارکس و فریدریش انگلس، باعث ظهور مکتب جدید فکری چپ در کارزار سیاست گردید و دیری نگذشت که این مکتب به حیث منبع الهام فکری مبارزان آزادی طلب، ترقیخواه و عدالت جو، سراسر دنیا را تسخیر کرد و به اندیشه جهانشمول مبدل گردید. کاربرد ابزاری مکتب فکری چپ در سده بیستم که در ابتدا موجب پیدایش سوسیالیسم دولتی و بعد فروپاشی آن شد نمی تواند از اهمیت مبرمیت آن بر پایه ضرورت مبارزه برای تامین عدالت واقعی اجتماعی بکاهد.

آیا اندیشه های چپ با شرایط افغانستان سازگار اند؟

بیشتر سیاستمداران و تحلیلگران امور سیاسی افغانستان دو برداشت ناقص از «چپ» را به خورد جامعه می دهند: برخی بر اساس پیامد های ناگوار ناشی از فروپاشی سوسیالیسم بیروکراتیک - دولتی شوروی سابق و عقب گشت سوسیالیسم نوع چین بسوی نظام سرماییداری ادعا دارند که:

- «چپ»، کهنه و منسوخ و پدیده سده بیستم بوده که با انکشافات سده بیست و یکم در تطابق قرار نمی گیرد.

- «چپ»، وارداتی و با شرایط جامعه افغانی بیگانه است.

نخست - اگر از پیشینه چندین هزار ساله جنبش عدالت خواهی مردم که با نام های مزدک در سرزمین تاریخی خودمان و اسپارتاکوس در قاره اروپا پیوند دارد بگذریم و به پیدایش حرکت های سیاسی چپ در سده نهم نگاه بافکنیم بر می آید که «چپ» در حقیقت تبارز درون مایه ای همان جنبش های عدالت خواهی سده های پیشین است که اندیشمندانی چون رابرت اوئن، شارل فوریه، سن سیمون و دیگران در چارچوب عدالت طلبی ناکجا آبادی (سوسیالیسم تخیلی) مطرح کردند. حتی پیش از آن در آثار ماندگار دانشمندان و فرهنگیان شهیر قلمرو زبان فارسی نظیر ابن سینای بلخی، فردوسی، حافظ و شمار دیگر ندای عدالت خواهی و بیان روشن مظلوم طبقاتی به وضاحت منعکس اند. سرانجام این مسئله در سده نهم توسط پایه گذاران مکتب فکری چپ پاسخ علمی یافت و راه های معقول عملی سازی آن ارائه گردید.

آنها ایجاد نظام شورائی مردمی برای تامین عدالت اجتماعی را پیشنهاد کرده بودند که در آن اکثریت زحمتکش با پیشاپیشی طبقه کارگر به مثابه آگاه ترین طبقه اجتماعی، صاحب حق تصمیم گیری می شد و اداره سیاسی خودگردان را ایجاد می کرد تا حاکم اصلی سرنوشت اش گردد، اینجاست که حاکمیت شورائی مردمی وارد پنداشت فکری چپ اواخر سده نهم و الهام بخش مبارزات حق طلبی آنزمان گردید ولی آنچه در وجود دولت شوروی به رهبری حلقهات روشنفکرانه قدرت طلب در حزب کمونست، چندی پس از پیروزی انقلاب اکتوبر به نام «قدرت شوراها» بار آمد نه تنها ربطی به برداشت واقعی از نظام شورائی - نماینده گی مردم نداشت بلکه منافع اکثریت زحمتکش جامعه روسیه را به شمول طبقه کارگر نیز زیر سوال برد. شعار «تمام قدرت به شوراها» گرچه با پیروزی انقلاب اکتوبر ورد زبان عام و خاص جامعه روسیه گردید ولی دیری نگذشت که تحویل بیروکرات های حزبی شد و سرانجام پیدایش حاکمیتی را سبب گردید که بعد از چندین دهه فراز و فرود دو باره به نابودی انجامید.

فریدریش انگلس، فرزند یک خانواده اشراف و فابریکه دار آلمانی، در آوان جوانی به انگلستان رفت تا رموز اقتصاد سرمایداری و «خوبی» های آنرا بیاموزد و آموخته هارا سرمشق کارکرد های بعدی خود سازد اما زمانیکه وضعیت کار و شرایط زنده گی کارگران را دید تکان خورد. این امر باعث گردید تا او با جنبش کارگری آنزمان انگلستان «چارتیست ها» رابطه برقرار نماید و برای بیرونرفت از حالت اسفناک مستولی بر زنده گی کارگران فکر و چاره کند که بالاخره معرفت او با کارل مارکس در سال ۱۸۴۲ یکبار و برای همیشه گذرگاه سیاسی او را معین ساخت.

فراورد های تجارب مبارزات سیاسی و آفریده های دور اندیشانه بانیان و گرد آورده گان علمی اندیشه های چپ و راهیان آتیۀ پیشکسوت این راه در جهت کاوش و دریافت زمینه های تحقق برابری و عدالت، پیام روشن، عملی و قابل هضم برای آنها می دارند، و تنها برای آنها می دارند که به اصل حقانیت نبرد اندیشه ای - سیاسی آشتی ناپذیر در مقابل ظلم، خشونت و بیداد گری معتقد اند و راه و رسم زنده گی سیاسی خود را با مبارزه برای تحولات بنیادی به نفع اکثریت زحمتکش جامعه پیوند داده اند.

آنچه در سطور بالا بر آن مکث شد، می رساند که «چپ» در بنیاد، متجلی یک پندار روشن از نابرابری های درونی جامعه است که صف آرائی اندیشه ای - سیاسی نیروهای انسانی را به قصد زدودن آنها میطلبد. «چپ» یعنی تلاش سازمان یافته فکری - سیاسی افراد آگاه جامعه برای پیروزی عدالت اجتماعی بر بی عدالتی اجتماعی.

بدیهی است که برداشت از اندیشه های چپ و زمینه های تعمیل آنها متناسب به سطح رشد و تکامل مناسبات اجتماعی در کشور های مختلف، همسان نیست. «ما تقریباً همه جا با تجزیۀ کامل جامعه به زمره های گوناگون یعنی با نردبانی از مراتب اجتماعی گوناگون روبرو می شویم - مانیفست» که تدوین برنامه مبارزه به قصد هموار سازی این «مراتب» را نیز متفاوت می سازد.

«نردبان مراتب اجتماعی» دنیای امروز در کل سه حالت زیر را بیان می دارد:

۱ - سرمایه‌داری در پایان سده هژدهم و آغاز سده نوزدهم به عنوان فرماسیون اقتصادی اجتماعی مترقی تر نسبت به شرایط حاکم وقت، از بطن فیودالیزم سر برآورد، رشد کرد و در اواخر سده بیستم پیشرفته شد که بعد، در راستای گریز از محدوده مرزهای جغرافیائی کشورها سیر تکاملی گرفت و تعریف نوین سیاسی گلوبالیزم یافت. گلوبالیزم نه تنها تفاوت در میان سطح زنده گی مزد گیران متوسط الحال - کم درآمد و ثروتمندان جوامع سرمایه‌داری را در یک گراف صعودی گسترش داد و پدیده فقر را بار دیگر وارد واقعیت های زنده گی اجتماعی این جوامع گردانید بلکه کشورهای عقبمانده را نیز به حلقه بازاریابی خود متصل ساخت. از این وصلت ناخواست بیشتر از همه، فقرا و تهیدستان این کشورها آسیب می بینند. از سوی دیگر اقتصاد بازار اجتماعی در برخی کشور های سرمایه‌داری که نواختن سرود آن به حیث الترناتف اقتصاد متمرکز سوسیالیستی و «ممثل دموکراسی و عدالت اجتماعی»، دهه های تمام گوش بشر را اذیت می کرد زیر پاشنه های گلوبالیزم در حال فروریختن است. کشور های اروپائی، امریکای شمالی، استرالیا و جاپان به این مرتبه متعلق اند.

۲ - تداوم رشد چشمگیر سرمایه‌داری در برخی کشور های قبلاً عقب مانده، نیز ویژه رخدادهای اقتصادی اجتماعی پایان سده بیستم و آغاز سده بیست و یکم بشمار می رود که نقش قابل ملاحظه ای در تقویت پایه های گلوبالیزم ایفا می نماید. اما این کشورها با وجود «عشق» تمام به «حق داری» نظام سرمایه تاهنوز نتوانسته اند آنرا وسیله ای برای آزادی کامل از قید مناسبات فیودالی سازند و در قطار سرمایه آفرینان «پیشگام» قرار گیرند. در این کشورها نظام دوگانه - سرمایه‌داری در شهرها و فیودالیزم در روستاها حاکمیت دارد. هند، کشور های حوزه خلیج فارس، برازیل، ارجنتاین و شماری از ممالک جنوب شرق آسیا شامل این حالت اند.

۳ - فراوان کشور های دیگر، جغرافیای دنیا را رقم می زنند که هنوز در یک گستره از مناسبات اجتماعی پوسیده و عشیره ای قرون اوسطائی ماقبل فیودالی و فیودالی جا مانده اند. قاره های آسیا و افریقا در وجود کشورهای نظیر افغانستان، منگولیا، بنگله

دیش، یمن، مالی، سومالی و غیره عقب افتاده ترین مناسبات اجتماعی زمان حاضر را بازگو می کنند.

سه حالت تعریف شده بالا در محور یک ویژه گی واحد میچرخد و آن، تقابل منافع در مناسبات تولید است.

سرمایداری پیشرفته، سرمایداری در حال پیشرفت و نظام های عشایری - فیودالی در افریقا یا افغانستان، همه بیان گر نفع برداری از کار و زحمت انسان اند. در هر سه حالت، اکثریت زحمتکش از فرا دستی خود منشانه اقلیت مفت خور، متناسب به رشد فرهنگ سود جوئی رنج می برد. حالت سوم خشونت، زور مندی، سرکوب و قتل را نیز به همراه دارد.

نتیجه آنست که بنا بر تقابل منافع، به کرسی نشاندن ندای حق خواهی و تحول طلبی انسان زحمتکش، در افغانستان، امریکا، انگولا یا هرکجای دنیا، به مبارزه فکری - سیاسی نیاز دارد که باید صورت پذیرد. بنیاد فکری - سیاسی - سازمانی این مبارزه تنها در مکتب «چپ» قابل جستجو است.

لذا آنهای که به حکم بطلان و نسخ اندیشه های چپ متوسل می شوند، اگر نبود برابری و عدالت اجتماعی در افغانستان یا هر کشور دیگر را نمی بینند، بینائی را از دست داده اند و اگر می بینند و کتمان می کنند در حقیقت به دنبال اغراض مستور، ارشاد کذب و تفتین می نمایند که اینگونه استتار را باید درید و چهره ها را افشا کرد.

دوم - اظهار بیان بیگانگی اندیشه های چپ برای شرایط افغانستان، مسئله است که پاسخ آن در پژوهش چگونگی مناسبات اجتماعی درون جامعه افغانی به ساده گی بدست می آید. مختصر اینکه:

- در ولایات مرکزی، شمالی و غربی کشور پیش از سالهای هشتاد سده بیستم، ساختار ارباب رعیتی نیمه فیودالی و قسماً فیودالی در کنار علایم ابتدائی پیدایش مناسبات

سرمایداری در برخی شهرها، حاکمیت داشت که ظهور پدیده «جهاد»، همه را سرنگون ساخت. حال بجای ملاکان و اربابان عنعنوی سابق، سر دسته های مسلح جهادی، رشته کلام فرمان روائی را بدست گرفته روال زنده گی روزانه مردم را در گروگان دارند که نوعی از شبه فیودالیزم نوپیدای خشن تفنگی را ایجاد کرده اند. دولت های مرکزی پیش از «جهاد» بویژه پیش از توسعه بحران ناشی از دخول ارتش شوروی به افغانستان، بی آنکه کاری برای تحدید نفوذ ملاک و ارباب به قصد پیشرفت اقتصادی - اجتماعی انجام دهند بر آن مناطق تسلط کامل داشته از پشتیبانی قدرت مندان محلی برخوردار بودند. دولت های آنوقت صرف نظر از ماهیت ضد مردمی آنها بر اوضاع کشور حاکم و میتوانستند ثبات و امنیت را حفظ نمایند ولی اکنون اضافه بر آنکه از ثبات و امنیت خبری نیست بازار، مزرعه و اداره همه در اختیار گروه های جهادی افتاده است. این گروه ها اجزای ترکیبی عمده ارگان های قدرت در مرکز را نیز تشکیل می دهند.

- در ولایات جنوبی و شرقی افغانستان روابط قبیله ای (عشیره ای) خاصه نظام های اجتماعی حدود پنجمصد - هزار سال پیش بیداد می کند. آنجا سرکرده های قبایل به حمایت و مشاورت گروه های ملیشه ای - دینی قرون اوسطائی وارد شده از آنسوی مرز در یک دهه و نیم اخیر (طالبان) جمعیت محلات را به شیوه اداره مطلق العنان زیر فرمان دارند. دولت های مرکزی افغانستان از گذشته تا امروز چون ابقای خود را در اتکا به قبایل می دیدند نخواستند به قلمرو سلطه آنها نفوذ اداری - سیاسی کنند. در نتیجه سلطه مناسبات قبیله ای در آن دیار بر جا ماند.

- شهر های عمده افغانستان مانند کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و جلال آباد که زمانی علایم مدنیت سده بیستم و نشانه های اولیه بروز نظام سرمایداری مانند مانوفاکتور ها و کار خانه های نه چندان بزرگ دولتی و خصوصی، معارف برنامه ریزی شده بر طبق نورم های تثبیت شده آلمان و ساختار های شهرداری به وضوح نمایان بود، اکنون از یکسو به زباله دان جمعی و از سوی دیگر به مراکز معاملات کریمینل - مافیائی گروه های جهادی و عناصر افغانی اعزامی از آنسو و اینسوی اوقیانوس ها و هسته های اصلی شبکه های

قاچاق مواد مخدر مبدل گشته اند. مجاهدین پایتخت کشور شهر کابل را در سالهای نود سده قبل تخریب نمودند که تا امروز جز برپائی چند عمارت مسکونی، فروشگاه و هوتل بوسیله مافیای بازار، اثری از بازسازی به سود شهروندان در آن به چشم نمی خورد.

در هنگام حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سالهای هشتاد برنامه های اصلاحات اقتصادی - اجتماعی روی دست گرفته شد که به دلایل آشکار به نتیجه نرسید. پس ساختار اجتماعی امروز کشور ما و سیمای آن در کل، در مشخصه های قبیله ای - شبه فیودالی خشن جهادی - طالبی - تکنوکراتیک (ویژه افغانستان) تبلور می یابد. این، قبیله سالاران، تفنگ داران جهادی - طالبی، مافیا و تکنوکراتهای فاسد اند که بر اکثریت زحمتکش جامعه حکم و فرمان می رانند و از حاصل کار و زحمت شباروزی آنها ثروت می اندوزند.

وقتی در کشوری بی عدالتی، ظلم و بیداد گری وحشت می کند، یکجانب قضیه، و جوهر اندیشه چپ را مبارزه هدفمندانه و دور از معامله و مماشات بر علیه آن تشکیل می دهد، جانب دیگر قضیه، خودفریبی و نا خود آگاهی فکری بیش نیست اگر «چپ» برای شرایط افغانستان بیگانه و غیر عملی قلمداد شود. در حوادث هشت سال اخیر تقریباً همه شریک بودند به جز نیروهای چپ، اما تا اکنون به جایی نرسیده اند.

بعد از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ امریکائی ها رژیم طالبان را برداشتند، که دموکراسی می آورند ولی «دست آورد» این «دموکراسی»، آلوده گی و بحرانی گردیدن بیشتر همان فضای حاکم پیوست به سقوط طالبان است.

پیامد های حاکمیت «دموکراتیک» وارداتی و وضع موجود فضای پر آشوب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلط بر کشور در اعلامیه تاریخی ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۸ نهضت آینده افغانستان به مناسبت «آغاز هشتمین سال حضور نظامی امریکا - ناتو در سرزمین افغانها» به روشنی تمام به ترتیب زیر وضاحت یافته است:

«- ادامه جنگ، فقر، بیداد، بیثباتی سیاسی، بی نتیجه ماندن اقدامات نیروهای ائتلاف در رابطه با قاچاق مواد مخدر و افزایش میزان تولید آن؛

- پرورش، تسلیح، تجهیز و اعزام طالبان از بیرون کشور بویژه از سوی پاکستان؛

- گسترش اختلاس، رشوت، فساد اداری - اقتصادی، غصب دارائی های مردم و ملکیت های عامه و غارت کمک های بین المللی از سوی زورمندان و حاکمان کشور؛

- بدتر شدن وضع اقتصادی، کاهش قدرت خرید، افزایش شدید میزان بیکاری، عدم دسترسی تهیدستان به مواد غذایی و نبود امنیت در شاهراههای مواصلاتی؛

- نقض حقوق بشر، دامن زدن اختلافات قومی، زبانی و مذهبی؛

- فقدان دولت متمرکز، فقدان حاکمیت ملی، فقدان استقلال سیاسی، نبود قوای مسلح واقعی؛

- بیزاری خلق از دیکتاتوری شبکه ای جهادیان ستمگر، عقب مانده، خرافی، قرون اوسطائی و حامیان خارجی آنها؛

- افشاشدن ماهیت تاریخی و چهره های اصلی جهادیان مسلط در حاکمیت کنونی و کاهش حمایت افکار عمومی از شیوه ناموثر مبارزه با تروریسم و افراط گرایی؛

- افزایش تلفات ملکی و تخریب ساحات مسکونی؛

- ناکارائی تکنوکراتهای وارد شده از غرب»^۰

ملاحظه میگردد که «کارد به استخوان رسیده» و بیرونرفت از آن مستلزم صف آرائی جدی نیروهای دموکراتیک، ترقیخواه، چپ و دلسوز به حالت اسفناک و عذاب آور مردم افغانستان است^۰ هر نیرو و سازمان سیاسی که در صحنه حضور یا قصد ورود به آن دارد و با کاربرد واژه های دموکراسی، ترقی، تحول و حتی چپ با مناسبات مسلط حاضر در

جامعه افغانی سازش سیاسی را روا می دارد، نه تنها تاثیری بر اوضاع نخواهد داشت بلکه آلوده فضای حاکم (شریک جرم) گردیده به خود، به مردم، اعضا، هواخواهان و رهروان سازمانی خود جفای تاریخی جبران ناپذیری را مرتکب می شود.

هر گونه سازش با شرایط حاکم امروز، اگر در ساز و برگ «جبهه ملی» یا دیگر قرار گذاری های پشت پرده با جهادی ها، تکنوکرات های فاسد و دیگر ارکان حاکمیت کنونی صورت پذیرد، آلام افغان های زحمتکش را در یک امتداد زمانی که آخرش در چشم انداز نیست به درازا می کشاند.

حال باید یک دید گذرا افگند که نیروهای مطرح یعنی نیروهای مترقی و چپ در چه حالتی قرار دارند.

وضعیت ناخوشایند ولی هویدا است. «چپ» یا «چپ دموکراتیک»، در شرایط حاضر درگیر ملالت پراکنده گی بوده به حیث یک نیروی اثرگذار در حیات سیاسی افغانستان، اصلاً حضور عملی ندارد. بازمانده های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر تشکل های چپ پیشین که به گونه ای به نام های حزب، سازمان و ... در داخل و خارج نظام جمهوری اسلامی موجود، حضور انفرادی یا جمعی نمایشی یافته اند بیشتر در فکر نگهداری «خرازی» خود اند تا دفاع واقعی از منافع زحمتکشان افغانستان. تا حالا حتی یک حرکت توده ای به گونه تظاهرات صلح آمیز در اعتراض به مظالم رایج فراگیر در کشور سازماندهی نکرده اند که دست کم موجودیت خود را به جامعه نشان دهند.

برخی رهبران و کادر های بالائی حزب دیروز، از باخت فاجعه بار قدرت هنوز هم رنجور خاطر اند و سعی می ورزند در حالیکه به منافع زحمتکشان پشت پا زده اند، از هر راه میسر بار دیگر به ارکان قدرت دست یابند. آنها شرکت در قدرت دولتی را صرفاً بخاطر دستیابی به قدرت می خواهند تا ساحه ای برای اعمال عادات فرادستانه به ارث برده کمائی کنند، نه اینکه زمینه های عینی استفاده قدرت در جهت راه اندازی تحول به نفع مردم را جستجو نمایند.

عضویت در ولسی جرگه جهادی و ریاست کمیسیون های آن، بستن پیمان با سرکرده های جهادی، احراز مقام در رده های بالای وزارتخانه های جهادی - تکنوکراتیک ارتجاعی و شاخه های مربوط در ولایات، مراجعه در یوزه گرانه تعدادی به ریاست رژیم جمهوری اسلامی با هدف دریافت جای پا در ساختار های رژیم و فراوان مثال های ، به حرف های بالا مهر تائید می گذارند+ گفتنی است که حتی شماری از این افراد در خدمت امریکا و ناتو نیز قرار گرفته اند تا در صورت تعویض سران ناکاره رژیم به حیث بخشی از یک الترناتف آماده، استخدام گردند+ لذا به ادعاهای تحول خواهانه اینگونه سازمان ها و افراد نمی توان اعتماد کرد+

سازمان ها و افراد مورد نظر بویژه حلقات رهبری این سازمان ها نسبت عدم قابلیت در عملکردهای سال های اخیرشان در سایه نظام حاکم، گرفتار ورشکستگی سیاسی شده دیگر اعتباری در بین مردم ندارند+ فراخوان های وحدت طلبی و تقاضاهای خوشبینانه برخی تشکل ها و اعضای غیر متشکل حزب دیروز مبنی بر احیای دوباره آن، نیز به دلیل فقدان پایگاه واحد فکری - سیاسی و اختلاف عمیق دیدگاه ها پیرامون گذشته حزب و رهبران، ناممکن بوده بیشتر دلبستگی های عاطفی به «محبوب» از دست رفته (نوستالژی) را بیان می دارد+ شکل دیگر وحدت طلبی ها در میان برخی سازمان های برخاسته از حزب دموکراتیک خلق افغانستان از همان آغاز پروسه در دو سه سال قبل تا امروز بنا بر موضع گیری های متفاوت در قبال برخورد با اجزای ترکیبی رژیم برسر اقتدار، غیابت طرح های جدی و پذیرا از جانب طرفین، نبود اراده متین سیاسی، عدم شفافیت مطالبات و کمبود برنامه مشخص کاری برای رسیدن به وحدت، حالت را که دورنمایش پیدا نیست اختیار کرده است+ بنائاً به چنین وحدت طلبی های شعاری نمی توان چشم امید بست+ اگر در این راستا از سوی برخی نیل به پیشرفتی ادعا می گردد، دور از حقیقت و تنها برای فرونشاندن نارضایتی صفوف است+

پرسشی به میان می آید که چه باید کرد؟

ادامهٔ تشتت و تفرق در جنبش عدالت جو، دموکراتیک و چپ کشور (سازمان ها و افراد یاد شده در بالا، دیگر منظور بحث نیستند) خلی بزرگ سیاسی را در روند رخداد های جاری کشور که باعث تداوم و افزایش هرچه بیشتر بحران می گردد بوجود آورده است زیرا اکثریت زحمتکش و تهیدست جامعه از تکیه گاه نیرومند سیاسی محروم است. این خلا تنها در صورتی می تواند رفع گردد که ایجاد سازمان سیاسی سراسری زحمتکشان افغانستان - حزب چپ دموکراتیک، متشکل از میهندوستان آگاه و معتقد به حقانیت مبارزه برای تحقق خواسته های منافع انسان کار و زحمت در دستور روز قرار گیرد و تا دستیابی به هدف، مصممانه و راسخانه پیگیری شود - هدفی که وظیفهٔ نخست و اساسی است.

به منظور انجام چنین مامول، ظرفیت های در سه کتگوری زیر قابل بسیج و صف آرائی اند:

- سازمان ها، حلقات و شخصیت های غیر متشکل وفادار به آرمان های آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان که معامله و سازش با نهاد ها و عناصر ترکیبی حکومت کابل، اپوزیسیون نماهای حوالی آن و پیشخدمتی به مقام های سیاسی - نظامی امریکا و سایر کشور های ناتو را آگاهانه مردود می دانند.

برگزاری مجمعهٔ نیروهای چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه فرصت مناسبی برای گفتمان سازنده، تفاهم و سرانجام گذاشتن «خشت اول» در این راستا محسوب می شود. آنده تشکل ها و شخصیت های دموکرات و چپ افغانی مقیم اروپا و اوقیانوسیه که آشفستگی وضعیت کنونی کشور را به درستی درک کرده و به ضرورت مبرم تشکیل یک سازمان سیاسی سراسری اعتقاد دارند، مجمعهٔ مقصود خوب ترین فرصتی است که باید از آن استفادهٔ اعظمی نمایند.

- تشکل ها، گروه ها و بازمانده های منفرد چپ دیروز خارج از حیطةٔ تشکیلاتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که اضافه بر اهمیت دفاع از منافع مردم، افکار توسل به

وسایل قهریه و خشونت افزای مبارزهٔ سیاسی و کینه توزی های ناشی از پندار های غیر دوستانهٔ دیروز در بارهٔ رزمنده گان حزب پیشین ما را کنار گذاشته ریا لیزم شرایط امروز را پذیرفته اند.

شاخه های جدا شده از بدنهٔ حزب در آوان فعالیتش که با گذشت زمان رشد مستقل سازمانی کرده اند نباید از روند ایجاد حزب سراسری یا همکاری با آن دور بمانند. مفید خواهد بود اگر مجمعهٔ نامبرده در مورد برقراری تماس و آغاز گفتگو با این نیروها تصامیمی اتخاذ نماید.

- اعضای پراکندهٔ حزب دیروز، نسل جدید روشنفکران و آموزش دیده گان زحمتکش داخل کشور. این کتگوری پوتانسیل با ارزشی را ارایه می دهد که باید بر آن حساب کرد و در تداوم کار در جهت تشکیل حزب سراسری، بسیج آنرا در اولویت قرار داد.

وظیفهٔ دوم توضیح و تثبیت چگونگی پیشبرد و شیوه های مبارزهٔ سیاسی در داخل کشور است. بدون شک این مسئله پیوند منطقی با نتایج پروسهٔ تشکیل حزب سراسری دارد و موشگافی بیشتر در این رابطه پیش از وقت است، مادامیکه حزب عرض وجود کرد راه و شیوهٔ مبارزهٔ خود را تشخیص خواهد نمود، اما اضافی نخواهد بود اگر چند حرفی پیرامون شرکت سازمان ها و افراد در انتخابات بیان گردد.

بدیهی به نظر می آید که انتخابات در عصر ما مدرن ترین و دموکراتیک ترین وسیلهٔ رهیابی به قدرت سیاسی به شمار می رود، تردیدی نیست که احزاب و افراد از آن بهره می برند تا به قدرت رسند. اما سوال بر سر شکل انتخابات و ماهیت نهاد های مولود آن است. طوریکه انتخابات دموکراتیک، نهاد های دموکراتیک را بوجود می آورد و غیر دموکراتیک معکوسش را. در افغانستان امروز درست عکس آنچه از انتخابات انتظار می رود بوقوع می پیوندد چون زمینه های عینی برای انتخابات دموکراتیک وجود ندارد. اینجا باید پرسید، وظیفهٔ نیرو های روشن بین و ملی دموکراتیک، اگر از چپ هم که یک گام جلوتر میگذارد و منافع زحمتکشان در حاصل انتخابات را مطرح می سازد بگذریم،

چه است؟ آنها نخست باید به مقصد ایجاد بستر گوارا برای برگزاری انتخابات برزمند، محلات اصلی تمرکز جمعیت را حتی المقدور از هول تفنگسالاری رها سازند بعد در آن سهمیم شوند یا اینکه در هر مراسم و نمایشی به اسم انتخابات شرکت ورزند؟ تحلیل اوضاع کنونی افغانستان زیاد دشوار هم نیست که به این موضوع پی نبرد. انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی دوره قبلی طبق برنامه وارده از خارج بدون در نظر داشت شرایط عینی در داخل، زیر سایه تفنگ و جهاد سامان یافت که به «قانونی» شدن و تحکیم حاکمیت جهادی های تفنگی و ظهور ریاست جمهوری جهادی - قبیله ای انجامید. حضور شکلی محدود حزبی های دیروز و افراد غیر جهادی در تجمعی به نام پارلمان، جز ابزاری برای غوغای تبلیغاتی امریکا و اروپا ارمغان دیگری نداشت.

وضع کشور برای برگزاری انتخابات آینده خیلی بدتر از آنست که بود. اینبار آشکار نیست سازمان ها و افراد ملی دموکراتیک مشتاق «انتخابات» با کدام تکیه گاه اجتماعی وارد کارزار می شوند و چه دست آوردی خواهند داشت در حالیکه پشوانه وسیعی در اجتماع ندارند. بحث بیشتر در این مورد به بعد موکول میگردد تا دیده شود انتخابات چه گل نوی را به آب می دهد.

در خاتمه لازم به تاکید است که پایان مصیبت ها و رنج های مردم افغانستان به پایان دوران حاکمیت جهادی، قبیله ای، مافیائی حاکم بستگی کامل دارد. تجارب ناگوار هشت سال اخیر به صراحت گواهی می دهند که فقدان پایگاه سیاسی زحمتکشان در وجود سازمان سیاسی سراسری آنها تداوم حاکمیت و سلطه ستم طاقت فرسای جاری را سبب میشود که آخر الامر باید پایان یابد و مدفون تاریخ گردد.

ایجاد یک حزب سراسری چپ دموکراتیک برای مردم افغانستان به حیث محور اتحاد تمام دموکرات ها و ترقی خواهان سالم میهن ما میتواند یگانه راه فراهم آوری زمینه های پایان حاکمیت ستمگر و آغاز دوران حاکمیت نوین ملی، دموکراتیک و مترقی باشد. راه دیگری سراغ نیست.

20082008

www.ayenda.org